

مرا می شناسی؟

پرسید:

“اهل کجائی؟”

گفتم:

“شهروند بی شناسنامه ایرانم

ترک زبانم

آذر به جان

دوخته دهانم

غریبه درخانه خویشم.”

پرسید:

“نامت چیست؟”

گفتم:

“من نام های بیشماری دارم:

جان جاودانه مزدکم

درفروغ شعله های آتش جاودان هستی.

خروش سهمگین سهند و سبلانم

پیامبری با رویاهای سرخ

بابک جاویدانم.
بازوان پرتوان انقلاب ناتمام مشروطه ام
ستارخان
باقرخان
پرندگان خونین بال محله امیرخیز.

لقمه خاردارو گلوگیر دشمنم
حنجره خونین آزادیستانم
خیابانی ام.

عقاب انقلاب، آتش به جان خصم
حیدر عمو اوغلی ام
با کوله باری از نان و آفتاب.

ایرانی ام

تابش خورشید جان نواز زمستان
در آئینه جاری ارس.

غریو فریاد آذربایجانم
طنین صدای شهروندان بی شناسنامه ایران
تیمار گرجانهای غریبه در خانه خویش
ستاره پرفروغ دل های پر امید
پیشه وری ام.

نام های بی شمار دارم:
در انقلاب مشروطه به خون طپیدم
در سپیده دم آذری پر شکوه بالیدم
در شامگاه آذری بدشگون بر خاک فرو افتادم.

نام های بیشماری دارم:
در بهمنی خجسته
در میان طوفانی از آتش و خشم سربر آوردم
با دشنه ای در پهلو.

آذربایجانم
آتش به جان
دوخته دهانم.

خون در رگ حیات ایرانم
همسایه دیرسال آفتاب

صدبار گربه خون کشندم
به هنگام نیاز
باز چون آفتاب
بر آئینه جان ایران خواهیم تابید

باز
آواز رزم مرا خواهی شنید:
از بازرگان تا سراوان
از گرگان تا دهلران
از تبریز تا زاهدان
از سهند تا دماوند
از خزر تا خلیج.